جناب

**طاهره**

**هو اللّه**

و از جمله نساء طاهرات و آيات باهرات قبسه نار محبّت اللّه و سراج موهبت اللّه جناب طاهره است \* اسم مبارکش امّ سلمه بود صبيّهء حاجی ملّا صالح مجتهد قزوينی برادر زاده ملّا تقی امام جمعه قزوين و اقتران بملّا محمّد پسر حاجی ملّا تقی نمودند و سه اولاد از ايشان تولّد يافت دو اولاد ذکور و يک دختر ولی هر سه محروم از موهبت مادر \*

خلاصه در سنّ طفوليت پدر معلّمی تعيين نمود و بتحصيل علوم و فنون پرداختند و در علوم ادبی نهايت مهارت يافتند بدرجه ئی که والدشان افسوس ميخورد که اگر اين دختر پسر بود خاندان مرا روشن مينمود و جانشين من ميگشت \*

روزی جناب طاهره بخانهء پسر خاله ملّا جواد مهمان گشتند در کتابخانه ملّا جواد جزوه ئی از تأليفات حضرت شيخ احمد احسائی يافت جناب طاهره بيانات را بسيار پسنديد و خواست که با خود بخانه برد ولی ملّا جواد استيحاش مينمايد که پدر شما حاجی ملّا صالح دشمن نورين نيّرين شيخ احمد و آقا سيّد کاظم است اگر استشمام نمايد که نفحه ئی از گلشن معانی و رسائل آن دو بزرگوار بمشام شما رسيده قصد جان من نمايد و شما را نيز مغضوب نمايد \* در جواب جناب طاهره ميگويد که من مدّتی بود تشنه اين جام بودم و طالب اين معانی و بيانات شما از اينگونه تأليف هر چه داريد بدهيد و لو پدر متغيّر گردد لهذا ملّا جواد تأليف حضرت شيخ و حضرت سيّد را از برای او ميفرستد \*

شبی جناب طاهره در کتابخانه نزد پدر رفته و از مطالب و مسائل شيخ مرحوم صحبت ميدارد \* بمجرّد احساس که دختر از مطالب شيخ با خبر است زبان شتم ميگشايد که ميرزا جواد ترا گمراه نموده \* در جواب ميگويد که من از تأليف شيخ مرحوم اين عالم ربّانی معانی نامتناهی استنباط نمودم و جميع مضامين مستند بروايات از ائمّه اطهار است شما خود را عالم ربّانی ميناميد و همچنين عموی محترم خود را فاضل و مظهر تقوای الهی ميدانيد و حال آنکه اثری از آن صفات مشهود نه \*

باری، مدّتی با پدر در مسائل قيامت و حشر و نشر و بعث و معراج و وعيد و وعود و ظهور حضرت موعود مباحثه مينمود ولی پدر از عدم برهان بسبّ و لعن ميپرداخت \* تا آنکه شبی جناب طاهره در اثبات مدّعای خويش حديثی از حضرت جعفر صادق عليه السّلام روايت نمود چون حديث برهان مدّعای او بود پدر بسخريّه و استهزا پرداخت \* گفت ای پدر اين بيان جعفر صادق عليه السّلام است، چگونه شما استيحاش نموديد و سخريّه مينمائيد؟ من بعد ديگر با پدر مذاکره و مجادله ننمود خفيًّا بحضرت سيّد مرحوم مکاتبه ميکرد و در حلّ مسائل معضلهء الهيّه مخابره مينمود \* اين بود که سيّد مرحوم لقب قرّة العين باو دادند و فرمودند بحقيقت مسائل شيخ مرحوم قرّة العين پی برده \* و امّا لقب طاهره اوّل در بدشت واقع گشت و حضرت اعلی اين لقب را تصويب و تصديق نمودند و در الواح مرقوم گشت \*

باری، جناب طاهره بجوش و خروش آمد و بجهت تشرّف بحضور حاجی سيّد کاظم رشتی توجّه بکربلا نمود ولی قبل از وصول بده روز پيش حضرت سيّد صعود بملأ اعلی نمود لهذا ملاقات تحقّق نيافت \* امّا حضرت سيّد مرحوم پيش از عروج تلامذهء خويش را بشارت بظهور موعود ميدادند و ميفرمودند برويد و آقای خويش را تحرّی نمائيد. از اجلّه تلامذهء ايشان رفتند و در مسجد کوفه معتکف گشتند و برياضت مشغول شدند و بعضی در کربلا مترصّد بودند \*

از جمله جناب طاهره روز بصيام و رياضات و شب بتهجّد و مناجات مشغول بود \* تا آنکه شبی در وقت سحر سر ببالين نهاده از اينجهان بيخبر شد و رؤيای صادقه ديد \* در رؤيا ملاحظه نمود که سيّد جوانی عمامه سبز بر سر و عبای سياه در بر دارد پای مبارکش از زمين مرتفع است در اوج هوا ايستاده و نماز ميگذارد در قنوت آياتی تلاوت مينمايد \* جناب طاهره يک آيه از آن آيات را حفظ مينمايد و در کتابچه خويش مينگارد \* چون حضرت اعلی ظهور فرمودند و نخستين کتاب احسن القصص منتشر شد روزی در جزوه احسن القصص جناب طاهره ملاحظه مينمود آن آيه محفوظه را آنجا يافت فورًا بشکرانه پرداخت و بسجود افتاد و يقين نمود که اين ظهور حقّ است \*

باری، اين بشارت در کربلا بايشان رسيد مشغول تبليغ شدند و احسن القصص را ترجمه و تفسير مينمودند و بتأليف فارسی و عربی ميپرداختند و اشعار و غزليّاتی انشا مينمودند و در نهايت خضوع و خشوع بعبادات ميپرداختند حتّی از مستحبّات چيزی فرو نميگذاشتند \* چون اين خبر بعلماء سوء در کربلا وصول يافت که اين زن ناس را بامر جديد دعوت مينمايد و در جمعی سرايت نموده علماء بحکومت شکايت نمودند \* مختصر اينست که اين شکايت منتهی بآن شد که تعرّضات شديده مجری گشت و بشکرانه آن مصائب و بلايا پرداختند \* حکومت چون بجستجو پرداخت اوّل گمان نمودند که جناب شمس الضّحی جناب طاهره است تعرّض باو نمودند \* ولی چون عوانان مطّلع شدند که جناب طاهره را گرفته‌اند لذا شمس الضّحی را رها نمودند زيرا جناب طاهره بجهت حکومت پيام فرستاد که من حاضرم شما ديگری را تعرّض ننمائيد \*حکومت خانه ايشانرا در تحت ترصّد گرفت و ببغداد نوشت تا دستور العمل دهند که چه نوع معامله گردد مستحفظين سه ماه اطراف خانه را احاطه نمودند و بکلّی مراوده را قطع کردند \* چون از برای حکومت جواب از بغداد تأخير افتاد جناب طاهره بحکومت مراجعت نمودند که چون خبری از بغداد و اسلامبول نرسيده ما خود ببغداد ميرويم و منتظر جواب اسلامبول ميگرديم \* حکومت اجازه داد جناب طاهره با شمس الضّحی و ورقة الفردوس همشيرهء جناب باب الباب و والده ورقة الفردوس عازم بغداد شدند در بغداد در خانه جناب آقا شيخ محمّد والد جليل آقا محمّد مصطفی شرف نزول فرمودند \* چون مراودهء ناس تکثّر يافت منزل را تغيير دادند و شب و روز بتبليغ پرداختند و مراوده و معاشرت با اهالی بغداد مينمودند \* لهذا در بغداد شهرت يافتند و ولوله در شهر افتاد و جناب طاهره با علمای کاظمين مخابره مينمودند و اتمام حجّت ميکردند هر يک حاضر ميشد براهين قاطعه اقامه مينمودند \* عاقبت بعلمای شيعه خبر فرستادند که اگر قانع باين براهين قاطعه نيستيد با شما مباهله مينمايم فزع و جزع از علماء برخاست حکومت مجبور بر آن گرديد که ايشانرا با نساء ديگر بخانه مفتی بغداد ابن آلوسی فرستاد سه ماه در خانهء مفتی بودند و منتظر امر و خبر از اسلامبول ابن آلوسی بمباحثات علميّه ميپرداخت و سؤال و جواب ميکرد و اظهار استيحاش نمينمود \*

روزی ابن آلوسی حکايت رؤيائی از خويش نمود و خواهش تعبير کرد گفت در عالم رؤيا ديدم که علمای شيعه در ضريح مطهّر سيّد الشّهداء وارد گشتند و ضريح را برداشتند و قبر منوّر را نبش نمودند جسد مطهّر نمودار شد خواستند هيکل مبارک را بردارند من خود را بر جسد منوّر انداختم ممانعت نمودم \* جناب طاهره گفتند تعبير خواب اينست که شما مرا از دست علمای شيعه رهائی ميدهيد \* ابن آلوسی گفت من نيز چنين تعبير نمودم \* و ابن آلوسی چون جناب طاهره را مطّلع بر مسائل علميّه و شواهد تفسيريّه ديد اغلب اوقات به سؤال و جواب ميپرداخت و از حشر و نشر و ميزان و صراط و مسائل ديگر مذاکره مينمود و استيحاش نميکرد \* ولی شبی پدر ابن آلوسی بخانه پسر آمد با جناب طاهره ملاقات نمود بدون تأمّل و سؤال بسبّ و لعن پرداخت و بشتم و طعن زبان بگشاد و شرم و خجلت نداشت \* ابن آلوسی بخجلت افتاد و زبان بمعذرت گشاد و گفت که جواب از اسلامبول آمد پادشاه شما را امر به رهائی کردند ولی بشرط آنکه در ممالک عثمانی نمانيد لهذا فردا برويد و تهيّهء اسباب سفر بنمائيد و بخارج مملکت بشتابيد \* لهذا جناب طاهره با نساء ديگر از خانه مفتی برون آمدند و تهيّهء اسباب سفر کردند و از بغداد برون آمدند \* وقت برون آمدن از بغداد جمعی از احبّای عرب مسلّح پياده همراه گشتند از جمله جناب شيخ سلطان و جناب شيخ محمّد و سليل جليلشان آقا محمّد مصطفی و شيخ صالح اين چند نفر سوار بودند و جميع مصارفات را جناب شيخ متحمّل بودند تا وارد

کرمانشاه شدند نساء در خانه ئی و رجال در خانه ديگر منزل نمودند و اهل شهر متمادياً حاضر ميشدند و از مطالب جديده اطّلاع می يافتند \* در کرمانشاه نيز علماء بهيجان آمدند و حکم باخراج نمودند \*

لهذا کدخدای محلّه با جمعی هجوم بخانه نمودند و آنچه را که موجود بود تالان و تاراج نمودند و در کجاوه بدون روپوش نشاندند و از شهر براندند تا آنکه بصحرائی رسيدند اسيرانرا پياده نمودند و مکاريها حيوانات خود را برداشته بشهر عودت کردند \* اين اسرا بدون زاد و راحله در آن بيابان بی‌سر و سامان شدند \*

جناب طاهره نامه ئی بامير کشور نوشت که ای حاکم عادل ما ميهمان شما بوديم، آيا بميهمان چنين رفتار سزاوار است؟ چون نامه را بحاکم کرمانشاه رسانيدند حاکم گفت من از اين ستم و جفا خبری ندارم اين فتنه را علماء بر پا نموده‌اند و حکم قطعی داد که کدخدا اسبابی را که يغما شده اعاده نمايد کدخدا اسباب منهوبه را برده تسليم داد و مکاريها از شهر آمده سوار شدند و روانه گشتند و بهمدان رسيدند و در آن شهر بايشان بسيار خوش گذشت و اجلّهء نساء شهر حتّی شاهزادگان نزد جناب طاهره می آمدند و استقاضه از بيانات ايشان مينمودند \* در همدان جمعی از همراهان را مرخّص ببغداد نمودند و بعضی را بقزوين همراه آوردند از آن جمله شمس الضّحی و شيخ صالح را \* سوارانی در بين راه از منسوبان جناب طاهره از قزوين رسيدند و خواستند او را تنها بخانه ببرند جناب طاهره قبول ننمودند که اينها با منند \*

باری، باين ترتيب بقزوين وارد شدند جناب طاهره بخانه پدر رفتند و اعراب که همراه بودند در کاروانسرا محلّی گزيدند \* و جناب طاهره از خانه پدر بخانه برادر شتافتند و با نساء اعيان ملاقات مينمودند \* تا آنکه قتل ملّا تقی وقوع يافت جميع بابيان قزوين را گرفته چند نفر را بطهران فرستادند و از طهران رجوع بقزوين دادند و شهيد کردند \* و سبب قتل حاجی ملّا تقی اين شد که آن ظالم جهول روزی بر فراز منبر زبان بطعن و لعن بشيخ جليل اکبر گشود يعنی حضرت شيخ احمد احسائی ولی با نهايت بيحيائی که او آتش اين فتنه بر افروخت و جهانی را بزحمت و آزمايش انداخت بصوت جَهوَريّ شتائم بسيار رکيکه بر زبان راند \* شخصی از اهل شيراز از مبتدئين حاضر مجلس بود تحمّل طعن و لعن شيخ ننمود شبانه بمسجد رفت و نيزکی در دهن ملّا تقی مذکور زد و خود فرار کرد \* صبحی احبّا را گرفتند و نهايت شکنجه و زجر مجری داشتند ولی کلّ مظلوم و بيخبر تحقيقی نيز در ميان نبود \* آنچه گفتند ما از اين واقعه بيخبريم پذيرفته نشد \* بعد از چند روز شخص قاتل بپای خود نزد حکومت حاضر شد و گفت من قاتلم و سبب قتل شتم و لعن بر شيخ احمد احسائی مرحوم حال خود را تسليم ميکنم تا اين بيگناهان رهائی يابند او را نيز گرفتند و اسير کند و زنجير شد و با ديگران در زير سلاسل و اغلال روانه طهران نمودند \*

در طهران ملاحظه کرد که با وجود اقرار و اعتراف ديگران رهائی نيافتند شبانه از زندان فرار نمود و بخانهء دردانه صدف محبّت اللّه و گوهر يگانهء درج وفا و کوکب درخشندهء برج فدا حضرت رضا خان پسر مير آخور محمّد شاه محمّد خان وارد گشت و در آنجا بعد از چند روز اقامت خفيًّا فرارًا با رضا خان همعنان بقلعه مازندران شتافتند \* از طرف محمّد خان سوارانی چند بهر طرف بتاختند و آنچه جستجو نمودند نيافتند \* آن دو سوار بقلعه طبرسی وارد و جام شهادت کبری نوشيدند \* امّا احبّای ديگر که در طهران در زندان بودند چند نفر آنان را بقزوين فرستادند و شهيد نمودند \*

روزی صاحب ديوان ميرزا شفيع شخص قاتل را احضار نمود گفت ای جناب شما يا اهل طريقتيد يا اهل شريعت اگر متمسّک بشريعتيد، چرا چنين مجتهد پر فضيلت را چنين زخمی بدهان زديد؟ و اگر اهل طريقتيد از شروط طريقت عدم اذيّت است، پس چگونه بقتل عالم پر حميّت پرداختيد؟ در جواب گفت: جناب صاحب ديوان يک حقيقتی نيز داريم بنده بحقيقت جزای عمل او را دادم \*

باری، اين وقايع پيش از ظهور و وضوح حقيقت امر رخ داد زيرا کسی نميدانست که ظهور حضرت اعلی روحی له الفدا منتهی بظهور جمال مبارک گردد و اساس انتقام از بنيان برافتد و إِن تُقتلوا خير من أَن تَقتلوا اساس شريعت اللّه گردد بنياد نزاع و جدال بر افتد و بنيان حرب و قتال ويران گردد در آن اوقات چنين وقايع رخ ميداد \* ولی الحمد للّه بظهور جمال مبارک چنان نور صلح و سلام درخشيد و مظلوميّت کبری بميان آمد که در يزد رجال و نساء و اطفال هدف تير و عرضه شمشير گشتند سروران و علماء سوء و پيروان بالاتّفاق هجوم بر مظلومان نمودند و بسفک دماء ستمديدگان پرداختند حتّی مخدّرات را شرحه شرحه نمودند و يتيمان ستمديده را بخنجر جفا حنجر بريدند تنهای پاره پاره را آتش زدند \* با وجود اين نفسی از احبّای الهی دست نگشاد بلکه بعضی از شهيدان دشت بلا و همعنان شهدای کربلا چون قاتل را بسيف شاهر مهاجم ديد نبات در دهن او گذاشت و گفت با مذاق شيرين بقتل اين مسکين پرداز زيرا اين مقام فداست و اين شهادت کبری و مرا آرزوی بی منتهی \*

باری، بر سر مطلب رويم، جناب طاهره در قزوين بعد از قتل عموی بيدين در نهايت سختی افتاد محزون و مسجون و از وقايع مؤلمه دلخون بود و از هر طرف نگهبان و عوانان و فرّاشان و چاووشان مواظب بودند \* او در اين حالت بود که جمال مبارک از طهران آقا هادی قزوينی زوج خاتون جان مشهور را فرستادند جناب طاهره را بحسن تدبير از آن دار و گير رهانيده شبانه بطهران رسانيدند وارد بسرای مبارک گشتند و در بالا خانه منزل نمودند \* خبر بطهران رسيد حکومت در نهايت جستجو بود و در هر کوی گفتگو با وجود اين در خانه متّصلا ياران می آمدند جناب طاهره در پس پرده بودند با آنان صحبت ميکردند \*

روزی جناب آقا سيّد يحيای وحيد شخص فريد روح المقرّبين له الفدا حاضر شدند و در بيرون نشسته جناب طاهره ورای پرده نشسته و من طفل بودم و در دامن او نشسته بودم \* جناب وحيد آيات و احاديثی نظير درّ فريد از دهان می افشاند آيات و احاديث بسيار در اثبات اين امر روايت فرمود \* بغتة طاهره بهيجان آمد گفت يا يحيی فأت بعمل إِن کنت ذا علم رشيد، حالا وقت نقل روايات نيست وقت آيات بيّناتست وقت استقامت است وقت هتک استار اوهام است وقت اعلاء کلمة اللّه است وقت جانفشانی در سبيل اللّه است عمل لازم است عمل \* باری، جمال مبارک طاهره را با تهيّه و تدارک مفصّل از خدم و حشم ببدشت فرستادند بعد از چند روز رکاب مبارک نيز به آن سمت حرکت نمود \* در بدشت ميدانی در وسط آب روان از يمين و يسار و خلف سه باغ غبطه روضه جنان \* در باغی جناب قدّوس روح المقرّبين له الفداء مخفيّاً منزل داشتند و در باغی ديگر جناب طاهره مأوی داشتند و در باغی ديگر جمال مبارک در خيمه و خرگاه تشريف داشتند و در بين ميدان واقع در وسط احبّا خيمه زده بودند \* در شبها جمال مبارک و جناب قدّوس و طاهره ملاقات مينمودند \* هنوز قائميّت حضرت اعلی اعلان نشده بود جمال مبارک با جناب قدّوس قرار بر اعلان ظهور کلّی و فسخ و نسخ شرايع دادند \* بعد روزی جمال مبارک را حکمةً نقاهتی عارض يعنی نقاهت عين حکمت بود \* جناب قدّوس بغتةً واضح و آشکار از باغ بيرون آمدند و بخيمهء مبارک شتافتند \* طاهره خبر فرستاد که چون جمال مبارک نقاهت دارند رجا دارم باين باغ تشريف بياورند \* در جواب فرمودند اين باغ بهتر است شما حاضر شويد \* طاهره بی‌پرده از باغ برون آمد بخيمه مبارک شتافت ولی فرياد کنان اين نقره ناقور است اين نفخه صور است، اعلان ظهور کلّی شد جميع حاضرين پريشان شدند که چگونه نسخ شرايع شد و اين زن چگونه بی‌پرده برون آمد \* بعد جمال مبارک فرمودند سوره واقعه را بخوانيد \* قاری سوره اذا وقعت الواقعه را تلاوت نمود اعلان دوره جديد شد و ظهور قيامت کبری گرديد \* ولی جميع اصحاب اوّل همه فرار کردند بعضی بکلّی منصرف شدند و بعضی در شکّ و شبهه افتادند بعضی بعد از تردّد دو باره بحضور آمدند \* باری، بدشت بهم خورد ولی اعلان ظهور کلّی گشت بعد جناب قدّوس بقلعه طبرسی شتافتند و جمال مبارک با تهيّه و تدارک مکمّل سفر نيالا فرمودند تا از آنجا شبانه باردو بزنند و داخل قلعه طبرسی شوند \* اين بود که ميرزا تقی حاکم آمل باخبر شد و با هفتصد تفنگچی به نيالا رسيد شبانه محاصره کرد و جمال مبارک را با يازده سوار بآمل رجوع داد و آن بلايا و مصائب که از پيش ذکر شد رخ داد \*

امّا طاهره بعد از پريشانی بدشت گير کرد او را در تحت نگهبانی عوانان بطهران فرستادند و در طهران در خانهء محمود خان کلانتر مسجون شد ولی مشتعل بود منجذب بود ابدًا سکون و قرار نداشت \* زنان شهر ببهانه ميرفتند و استماع کلام و بيان او مينمودند \* از قضای اتّفاق در خانهء کلانتر جشنی واقع گشت و بزمی آراسته شد سور پسر کلانتر بر پا گشت زنهای محترمهء شهر از شاهزادگان و نساء وزراء و بزرگان بدعوت حاضر ميشدند \* بزم مزيّن جشن مکمّل بود ساز و آواز چنگ و چغانه و ترانه روز و شبانه مستمع بود ولی طاهره بصحبت پرداخت چنان زنانرا جذب نمود که تار و طنبور را گذاشتند و عيش و طرب را فراموش نمودند در پيرامون او جمع شده گوش بکلام شيرين او ميدادند \* بر اينحالت مظلوم و مسجون ماند تا آنکه حکايت شاه واقع شد فرمان بقتل او صادر بعنوان خانهء صدر اعظم او را از خانهء کلانتر برون آوردند دست و روی بشست و لباس در نهايت تزيين بپوشيد عطر و گلاب استعمال نمود و از خانه برون آمد \* او را بباغی بردند مير غضبان در قتلش ترديد و ابا نمودند غلامی سياه يافتند در حال مستی آن سياه رو سياه دل سياه خو دستمالی در فم مبارکش فرو برد و مخنوق نمود بعد جسد مطهّرش را در آن باغ بچاهی انداختند و خاک و سنگ روی آن ريختند \* ولی او بنهايت بشاشت و غايت مسرّت مستبشر ببشارات کبری متوجّه بملکوت اعلی جان فدا فرمود \* عليها التّحيّة و الثّناء و طابت تربتها بطبقات نور نزلت من السّماء \*